اعوذبالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

راجع به غزه

دیروز که می‌آمدیم، آقای گفتند: آقایان گفته‌اند که راجع به غزه صحبت بشود، گفتم: پس ما محروم شدیم چون ما نبودیم، لذا گفتم: امروز می‌آئیم چون روز اول است مقداری متفرقات بگوییم، مساله‌ای که امروزه خیلی صحبت می‌شود و به نظر می‌رسد که این قضیه، بطور کلی گرایش‌ها و میل‌ها به آن سمت‌وسو هست مساله غلبه احساسات است و تصور بر این است که هرچه در این مسیر بتوان احساسات افراد را بیشتر به حرکت درآورد برای رسیدن به نتیجه راه سریع‌تری پیموده خواهد شد. این یک مطلبی است که به نظر می‌رسد امروزه و همیشه مطرح بوده است و فرق بین مسیر مستقیم و حق با سایر مسیرها در این مساله است.

شکی نیست که این مطالبی که امروز دارد اتفاق می‌افتد اموری است که موجب تألم انسان است و انسان متأثر می‌شود که چطور افراد بی‌گناهی این وسط، اعم از بچه، غیربچه، افرادی که در این قضیه دخالتی ندارند، باید اینطور از بین بروند. و هرکسی نسبت به این مساله و وضعیت متألم می‌شود، ولی دو نکته است که ما باید به آن توجه کنیم صرف‌نظر از این مطلب، نکته اول اینکه باید هر واقعه و حادثه‌ای که اتفاق می‌افتد ماهیت آن واقعه و حادثه را با محتوایی که دارد بایستی که کاملًا ما آن را بشناسیم و نسبت به آن باید موضع مناسب در پیش بگیریم. توجه کردن به خود آن حادثه و هویت خارجی حادثه بدون نظر کردن به ماهیت آن، موجب رهزنی در راه انسان و اشتباه در مسیر و در فکر انسان می‌شود.

یکی از افرادی که الان خودش موجود است و در تهران ایشان امام جماعت یک مسجدی هست، در زمانی که بین ایران و عراق درگیری بود و جنگ بود ایشان در همان وقت خودش از جمله صحبت‌هایی که می‌کرد ـ البته ایشان فردی بود که در خود مسائل بود نه در کنار، در جریان قضایا بود ـ و می‌گفت که در یکی از همین عملیاتهایی که انجام شد همه افراد بلااستثناء گفتند که این عملیات محکوم به شکست است، منتهی آن فرمانده‌ای که در آنجا بود می‌گفت ما باید این را انجام بدهیم، اگر انجام ندهیم آن وقت می‌گویند که شما کاری انجام ندادید، و این برای ما عیب است! ـ ظاهراً عملیات پنج‌وین بوده است ـ که شما همینطوری دست روی دست نگه داشتید و هیچ تحرکی و حرکتی در اینجا نیست و ﴿در این جریان﴾ حدود هفتصد نفر رفتند و عبارتی که ایشان می‌آورد این بود که وقت پاییز چطور برگها همه زرد می‌شود ـ تعبیر من نیست تعبیر ایشان بود ـ وقتی این برگها زرد می‌شود منتظر یک باد است وقتی که باد می‌وزد همینطوری این برگها از درخت می‌ریزد، می‌گفت همینطور این جوان‌های مردم از کوه می‌ریختند پایین، چون منطقه کوهستانی بود و همه از

بین رفتند.

حالا هر کسی به این قضیه نگاه کند، چه می‌بیند؟ یک صحنه دلخراش، از بین رفتن مردم و جوانهای مردم، جوانهای صاف، پاک، جوانهایی که برای اسلام واقعاً رفتند، شکی نیست که آنها هدفشان هدف اسلام بود و دفع تجاوز بود و در این مساله کسی نمی‌تواند شک بکند، چون شک بکند یعنی انکار واقعیت کرده چیزی که واقعیت بوده این بوده، کسی که اینها را مجبور نکرده بود که بلند شوند بروند جبهه، تفنگ که نیاورده بودند درب خانه مردم، همه اینها با اختیار و میل و صفای خودشان با صداقت خودشان بلند شدند و رفتند، در این طرف مساله شکی نیست، ولی صحبت در ماهیت این حادثه است. ببینید، ماهیت این حادثه را که انسان بررسی کند و ببیند که این ماهیت چگونه بوده است ...، هر کسی به این صحنه نگاه کند می‌گوید عاشورا است، این صحنه، صحنه عاشور است، از یک طرف دشمن متجاوز، از یک طرف این جوانهای پاک و صاف و بی‌غل‌وغش دارند می‌روند، نگاه به این حادثه و قضیه انسان می‌کند می‌گوید عاشوراست. در این شکی نیست، کما اینکه، عاشورا همه‌جا می‌گویند، ولی اگر یکی اطلاع بر نیت پیدا کند که این قضیه، از چه نیتی برخواسته، این مساله از چه هدفی نشأت گرفته، این قضیه برای چه مقصدی است، برای این که دیگران بگویند فرمانده در اینجا حرکت کرده، و الا آن جوانهایی که می‌روند کشته می‌شوند چه می‌فهمند؟ می‌گویند، حمله کنیم، آن هم می‌گوید چشم، و الا اگر در آن موقع بایستند و بگویند که نه، ما انجام نمی‌دهیم ما این کار را نمی‌کنیم، خب فرمانده چه می‌کند؟ کاری انجام نمی‌دهد فوقش می‌گیرند می‌گویند تخلف کردند و مساله بالاخره راه قانونی خودش را طی می‌کند.

ولی ماهیت مساله چون روشن نیست، این حادثه پیش می‌آید، اگر ماهیت مساله روشن بود ... و امثال ذلک خیلی بود این یکی نمونه بود، ایشان می‌گفت از جمله این بود ـ عرض کردم یک فرد مطلعی بود و خودش در همان مراکز تصمیم‌گیری بود ـ و چون نیت را کسی خبر ندارد، این واقعه پیش می‌آید، چون از آن مسائل نفسانی کسی اطلاع ندارد این قضیه پیش می‌آید و الان هم این مطالب را می‌گویند و یعنی این مطالبی است که دارد نوشته می‌شود و نوشته شده است. مطلب، مطلب من نیست و در این کتابهایی که درآمده صریحاً گفته شده، بخاطر مثلًا عدم همکاری این قضیه پیش آمد! بخاطر فلان قضیه پیش آمد! دیگر الان اینطور نیست که خلاصه ... گرچه هنوز خیلی مطالب گفته نشده است. و لیکن چند درصدیش گفته شده است.

مهم برای ما متابعت از چه مسیری است؟ این مساله مهم است، یعنی یک فرد بعنوان یک شخصی که می‌خواهد دنبال مکتب اهل‌بیت و مکتب تشیع برود این فرد به ماهیت پدیده‌ها و حوادث باید نگاه کند یا به همان هویت خارجی؟ به کدام باید نگاه کند؟ خب هویت خارجی همین است، همین ظهوری که ما داریم می‌بینیم اگر ما هویت را شامل نیات نگیریم و فقط به همین صورت ظاهر توجه کنیم، اگر به این مساله نگاه

کنیم، خب همین است که یک طرف دشمن کافر و ملحد و یک طرف هم مسلمان، شیعه دوازده‌امامی، بچه‌های معصوم و پاک و صاف و نیاتشان هم نیات خدا، این هم یک طرف قضیه، خب تمام شد آن، آن طرف و این هم، این طرف، پس وسط شد عاشورا دیگر!، مطلب جای تامل ندارد اما وقتی که آدم ریز می‌شود از این ظاهر یک پرده می‌رود داخل، یک مرحله را باز می‌کند، می‌رود در آنچه را که در ظاهر پیدا نیست حالا آن اعماق را کار نداریم همین یک مقدار انسان می‌رود در داخل، یک خرده می‌رود به نیت نگاه می‌کند، حالا افرادی هم که آنجا هستند آن شخص که مسئول بوده انتقام گرفته و ... یک خرده حرکت می‌کند و می‌رود جلو یک دفعه می‌بینی چهره‌اش درهم می‌شود ا عجب!، ا اینطوری بوده؟! پس این ا ا ها مال چیست؟ مال این است که ما به ماهیت توجه نداریم به آن حقیقت مساله که ماورای هویت خارجی است، نگاه نمی‌کنیم لذا ا اینطور، ا آنطور ...

در همین سفر مشرف بودیم یک روز رفته بودیم جایی و در یکی از همین اماکن زیارتی، من رو کردم به یکی از همین دوستان که بودند، گفتم همین‌جا را که می‌بینید یک وقت بزرگان می‌آمدند و مشرف که می‌شدند همین‌جا می‌نشستند کنار همین دیوار یادم است و در یکی از این نشستن‌ها و جلوس‌ها خدا رحمت کند مرحوم آقاسیدعبدالکریم کشمیری هم مشرف شده بودند، یک شخصی وارد حرم می‌شود مرحوم آقای حداد رو می‌کنند به این شخص و می‌گویند در آینده خواهی دید که چه مسائلی به وجود خواهد آمد! درست، حالا آن کی بوده، دیگر ما نمی‌دانیم بالاخره یکی بوده عراقی بوده، پاکستانی بوده، هندی بوده، بنگلادشی بوده یا ایرانی بوده هر که بوده، بالاخره یکی بوده که لابد یک مسائلی در نیت داشته اما آن نیت را کی می‌خواند؟ من نمی‌توانم آن نیت را بخوانم، شما نمی‌توانید بخوانید، به ظاهر نگاه می‌کنید، می‌بینید به‌به مثلًا یک فردی است مثل سایر افراد کاری که انجام می‌دهد خب کارهایی است که ... اما آن کسی که باید ماهیت و آن باطن مساله را برای ما دربیاورد آن کیست؟ آن ما نیستیم، آن یکی دیگر است، او درمی‌آورد می‌گذارد جلوی ما، آقا بفرمایید این ماهیت قضیه، حالا چکار می‌خواهی بکنی؟ می‌خواهی بروی یا نه؟ چکار می‌خواهی بکنی به من اعتماد داری یا نه؟ اگر اعتماد داری خب بفرمائید این قضیه، این صورت مساله این هم نیت، مرا هم که می‌شناسی ما اول و دوممان نبوده تا حالا خیلی ماهیت رو کردیم دفعه اولمان نبوده.

مشرف بودیم حرم سیدالشهداء، یك بنده‌خدایی بود من فقط یك لحظه چشمم افتاد ـ ما که پرونده همه را بستیم و اصلًا فکر هم نمی‌کنم، فکر بکنم به هم می‌ریزم ـ داشتیم برمی‌گشتیم در همین مسیر تهران با وسیله‌ای که بودیم داشتیم می‌آمدیم تهران، یکی از دوستان گفت فلانی، من فلان کس را دیدم در حرم چقدر ظلمانی بود، چقدر این تاریك بود، داشت زیارت می خواند، آدمی است که خب وضعش از ما بهتر است! گفتم بله، من هم دیدم یك لحظه دیدم اینها مسخ هستند، مسخ شدند، یعنی آمده زیارت امام حسین ﴿علیه‌السلام﴾، ولی مسخ

است امام حسین ﴿علیه‌السلام﴾ را با مسخی دارد زیارت می‌کند یعنی وقتی نگاه در چشمش می‌کردی مسخ است، نگاه به اطوارش می‌کردی ...، گفتم: بله، من نمی‌گفتم، ایشان تعبیر به آن کرد، منتهی من گفتم اینها مسخ هستند، البته گفتم، همه اینطور نیستند تفاوت دارند آن هم گفت بله، ولی آن کسی که ببینید آقا پا روی حق بگذارد ... حالا این کی بوده؟ این کسی بوده که خودش در یك جلسه به رفقای ما اعتراف کرده که حق در این قضیه با فلانی است صریحا گفته وقتی که رفتند این مطلب را از قول او نقل کردند گفته بود، دروغ است من نگفتم، بعد آن شخص ناقل هم گفت: خیلی خب یك فردایی هم داریم، عیب ندارد من دروغ گفتم به شما، باشد قضیه را می‌گذاریم برای فردایی، بالاخره آن جا دیگر نمی‌شود دروغ گفت، اینجا دروغ می‌گوییم، راست می‌گوییم، سر هم را شیره می‌مالیم، ببینید خیلی روشن، شما آمدید زیارت امام حسین ﴿علیه‌السلام﴾ دارید می‌گویید در آن زیارت نوشته، یا لیتنا کنا معکم فنفوز فوزاً عظیما، السلام علیك فلان، خب که چی؟ یعنی چی؟ همین السلام علیك فلان بلند می‌شوید می‌روید ... امام حسین ﴿علیه‌السلام﴾ را بدون مسخ باید رفت زیارت کرد که یك چیزی توی آدم برود، امام حسین مسخی با رفتن به سینما تفاوت نمی‌کند، چه شما برو در سینما فیلم تماشا کن چه برو در حرم امام حسین ﴿علیه‌السلام﴾، چون هر دو مسخ است، شما گوسفند، گوسفند نعوذبالله، حیوان که این حرفها را می‌فهمد، یك چوب، چوب هم بگوییم می‌فهمد به خدا این چوبها، درها، سنگ‌ها اینها همه معرفتشان بیشتر از ماست، شما بردارید حالا دیگر از باب چاره نداریم شما چوب را بردار ببر بگذار در خیابان چوب است، چوب را ببر در حرم امام حسین ﴿علیه‌السلام﴾ چوب است، این چوب را بردار ببر در سینما درست کن چوب است، نمی‌فهمد از آن حدود خودش خارج نمی‌شود، در آن حدودی که دارد در آن ماهیت و هویتی که دارد بسته است، باز نیست.

او کلید نینداخته این را باز کند، کلید نینداخته این کله را باز کند و مطلب را خلاصه ببیند چی بوده است؟ می‌گوید نه، من کی چنین حرفی زدم؟ مثل دروغ های دیگر که درآورند این هم دروغ است!، این بنده خدا گفت خیلی خب، اگر ما دروغ درآوردیم باشه، پس وعده ما و شما فردا.

یا طرف آمده کتاب مرحوم آقا را برداشتند درآوردند با دست نویس مرحوم آقا، آخر احمق‌ها، منِ پسرِ آقا نمی‌توانم این دست‌نویس را بخوانم شما برای کی این را چاپ کردید؟ برای کی؟ من پسر آقا نمی‌توانم بخوانم، یک صفحه می‌خوانم خسته می‌شوم، این غرض، شما ببینید اینکه من می‌گویم همه‌جا هست، همین‌جا هم که ما نشستیم هست، همین‌جا، همین آمدنمان، همین بحث‌مان، همین وضعیت‌مان و همین است که مردم دیگر ما را نمی‌پذیرند، بخاطر همین است، چرا؟ چون ما با حق با مردم حرف نمی‌زنیم، ما صنفی و نوعی حرف

می‌زنیم ما با تحزّب حرف می‌زنیم، حق حق است.

مرحوم آقا وقتی که در آن سنة چهل‌ودو با مرحوم آقای خمینی قیام کردند مطلبی را که به ایشان گفتند این بود که: حاج‌آقا روح‌اللَه ما باید ببینیم که چه مسیری و هدفی را در این قیاممان داریم تعقیب می‌کنیم؟ این باید برای مردم روشن بشود که آیا مقصود و هدف از این قیام برتری روحانیت است؟ حکومت روحانیت است و در زیر سلطه‌گرفتن سایر افراد است توسط روحانیت؟ خب این یک مسیری است، خب به مردم بگوییم ما می‌خواهیم شما را بیندازیم جلو بچه‌های شما و زنتان کشته بشود، بی‌ناموسی بشود، دیگر همه چیز در آن هست در قیام و انقلاب همه چیز هست برای چی؟ برای اینکه من بشوم رئیس شما، من که معمم هستم من باید بشوم رئیس شما، خب مردم تکلیفشان را می‌فهمند یا انجام می‌دهند یا نمی‌دهند دیگر خودشان می‌دانند، می‌گویند باشد ما بخاطر شما این کار را می‌کنیم، حالا چه منافعی پشتش هست خودشان می‌دانند، الان در دنیا مگر نیست؟ الان در دنیا که حرف از خدا نمی‌زنند همه جمع می‌شوند می‌گویند ما کمک می‌کنیم برایت رأی جمع می‌کنیم فلان می‌کنیم وقتی که شدی رئیس‌جمهور فلان کار را به ما بدهی با هم قرارداد را می‌بندند و معاملات را در پشت پرده انجام می‌دهند و بسم‌اللَه، راه می‌افتند این می‌گوید به این رای بدهید او می‌گوید به او رأی بدهید هرکسی برنده شد آن را می‌کند وزیر فلان، آن را می‌کند مدیرکل فلان و بالاخره غنائم را تقسیم می‌کنند، این چیزی که در دنیا است، ولی در مکتب حق این نیست مرحوم آقا رو می‌کنند می‌گویند: حاج آقا روح‌اللَه ما مسیرمان در این قیامی که کردیم چیست؟ مسیر ما اسلام باید باشد، اسلام هم که فقط اختصاص به روحانیت ندارد اسلام مال کیست؟ مال پیغمبر ﴿صلی‌اللَه‌علیه‌وآله﴾ است و صاحبش هم الان امام زمان ﴿علیه‌السلام﴾ است ما می‌نشینیم کنار، ما باید دعوت به پیغمبر ﴿صلی‌اللَه‌علیه‌وآله﴾ و امام‌زمان ﴿علیه‌السلام﴾ کنیم، بَدوِش پیغمبر و خَتمِش هم امام حی، بین این دو ما باید فقط دعوت به این مکتب بکنیم، حالا در این قضیه روحانی طبعاً باید همراهی کند، که آن روحانی هم دعوت به اسلام می‌کند، پس این همه درس خوانده مال چیست؟ برای اینکه یک روزی تبلیغ بکند، این منبرهایی که می‌رفته، نمازهایی که در محراب می‌خوانده ...،

مُعَبّا و مُقَبّا و مُعَمّم

این همه درس خوانده و حدیث خوانده و فلان خوانده برای چی خوانده؟ برای همین بسیار خب پس بفرما، حالا ما آمدیم به همان دعوت می‌کنیم که جنابعالی هی روی منبر ...، ما مردم را به همان دعوت می‌کنیم که جنابعالی داری می‌روی درمحراب نماز می‌خوانی، به همان دعوت می‌کنیم، بسیار خوب بیا دیگر، چه کسانی باید بیایند؟ بازاری‌ها، پزشکان همه اینها مسلمان هستند هرکسی مسلمان است بیاید زیر این علم، و پرچم، زن بیاید، مرد بیاید، مرحوم آقا تعبیرشان این بود حتی فاحشه هم باید بیاید، چون او هم مسلمان است

به کار زشتش نباید نگاه کرد به اسلامش باید نگاه کرد، ما باید دعوت به اسلام بکنیم آن فاحشه هم دست از فحشایش برمی‌دارد، آن آدم خلاف هم دست از خلافش برمی‌دارد، آن پلیس ژاندارم هم دست از کار خلافش برمی‌دارد، بالاخره اینها مسلمان هستند، همه‌شان که بهائی نبودند، خیلی از این ارتشی‌ها، مگر اینها نمازخوان و روزه‌گیر نبودند؟ حالا هر کی چون در زمان شاه افسر بود خراب بود نه آقا، این همه آدمهای خوبی بودند، از فامیل خود ما افرادی بودند در همین ارتش و فلان و که خیلی از اقدامات می‌کردند، که اصلا کسی جرأت نمی‌کرد این کارها را بکند در آن منطقه‌هایی که عموی مادری ما ـ خدا رحمتش کند آدم خوبی بود ایشان ـ در آن مناطق اصلا در تمام مجامع آن زمان ـ زمان شاه ـ برای تمام افسران و فلان شراب را ممنوع کرده بود، یک قطره شراب کسی حق نداشت در پارتی‌ها و جاهای دسته‌جمعی و اینها بیاورد، روزه‌خوری را ممنوع کرده بود و بعد اخراجی می‌داد و تعقیب می‌کرد و چه می‌کرد که این کارها را زمان شاه می‌کرد، شبهای احیا همه اینها را جمع می‌کرد و قرآن سرشان می‌گرفت و بِکَیااللَه و به اصطلاح از این چیزها انجام می‌داد، مرحوم آقا هم دوستش داشتند و بعد از انقلاب هم مدتها آن را به مسئولیت خودش نگه داشتند از طرف آقای خمینی که تصریح ایشان این بوده که ایشان در همان‌جا باقی بماند سرتیپ شیرازی خدا بیامرزد آدم خوبی بود، اینها اینطوری بودند و اینها همان‌هایی بودند که در زمان چهل‌ودو جزء دارودسته بودند، ایشان و برادرشان و حاج آقا معین.

ایشان می‌گفتند ندای اسلام همه را باید بگیرد، رسول خدا وقتی که آمد و ندای اسلام داد در این ندای اسلام سلمان و ابی‌ذر را جدا نکرد، سراغ ابوسفیان هم رفت، گفت تو هم بیا اگر روزنه‌ای در دلت هست، بیا تو را هم قبول می‌کنیم، اگر نیت صافی در تو هست، تو را هم قبول می‌کنیم، ابوجهل را و ابوسفیان را هم قبول می‌کنیم، خودشان نخواستند، خودشان می‌دانند سفره برای همه باز بود، این مائده‌ای که در اینجا گذاشته شده برای همه است این ندای اسلام و ندای حق است، در همین مساله و راستا اول مخالفتی که از سوی اقشار نسبت به این مساله پیش آمد از همین روحانیت بود، همه افراد آمدند غیر از روحانیت البته عده خاصی بودند خدا رحمت کند مثل آقای مرحوم صدرالدین پدر آقای شیخ روح اللَه ایشان از آن افراد گیوه‌کشیده و آستین‌بالازده و پابه‌رکاب به اصطلاح بودند، افراد دیگری بودند خدا رحمت کند مرحوم آقا شیخ محمدجواد فومنی که تهران نماز می‌خواند و مرحوم دستغیب بود خیلی از افراد بودند که واقعا" اینها پابه‌کار بودند، یعنی اینطور نبودند که فقط وقتی احساس بکنند مساله‌ای نیست زیر اعلامیه را امضاء کنند، یا در یک جمعی که از شش طرف خیابان مامون است در آن جلسه شرکت کنند نه، اینها افرادی بودند که تا آخر قضیه رفته بودند و بعد هم مرحوم حاج صدرالدین حتی چشمش را از دست داد، در همین گرفتن‌ها و زدن‌ها و زندان‌ها، وقتی که مرحوم آقاشیخ‌جوادفومنی از زندان درآمد پدر ما از این قضیه مطلع نبود بعد از سه یا چهار روز مطلع شدند.

خوب ایشان تلفن نداشتند ولی همه علمای تهران از آزاد شدن زندان آقاشیخ‌جوادفومنی مطلع شدند در این چهار روز یک نفر به دیدن ایشان نرفت! بعد از چند روز که پدر ما مطلع شدند، ما تلفن نداشتیم تلفن در منزل ما نبود، وقتی رفتند دیدن یک شیشه عطر قمصر برداشتند بردند به او دادند. ایشان وقتی عطر را گرفت، گذاشت روی چشمش گریه‌اش گرفت. گفت: آقاسیدمحمدحسین، چندروز است که من از زندان آمدم یک نفر به دیدن من نیامده!، اولین نفری که آمده شما بودید و داری به من عطر می‌دهی و آن عطر را تا آخر حیات نگه داشته بود، فقط موقع نماز ...، ببینید چه کسی دعوی اسلام می‌کند! کی دارد تبلیغ اسلام می‌کند! همه به فکر خودمان هستیم، همه دنبال خودمان هستیم، اسلام را داریم به دنبال خودمان می‌کشانیم، این مساله را من می‌خواستم بگویم، همه به فکر خودمان هستیم، همه دنبال رسیدن به اهداف خودمان هستیم، منتهی رسیدن به اهداف وسیله می‌خواهد، آن وسیله چیست؟ اسلام است، بهترین وسیله اسلام است، بهترین وسیله دفاع از شعائر است، بهترین وسیله فلان است، ما برداشتیم این کتاب را چکار کردیم؟ این رفقای ما خدا خیرشان بدهد، آمدند این کتاب را برداشتند چکار کردند؟ به این صورتی که می بینید درآوردند، کسی هست نگاه به این کتاب بکند و تمجید نکند؟! اگر کسی نکند، بیاید به من بگوید، من که کیف کردم خودم، هم از چاپش، هم از صفحاتش و هم از تحقیقاتی که اینها کردند، پدرشان درآمده صبح و شب، نمی‌دانم مدارکش را جمع کنند با این وضع که ... من هر شب چند صفحه می‌خوانم و بعد می‌خوابم، اصلًا واقعاً حظ می‌کنم، چه مطالبی، چه استقبالی مردم کردند، می‌گویند تمام شده است. درست شد حالا در مشهد طرف تلفن کرده به فلانی یکی از همین هایی که کتاب‌فروشی دارد، سنش چقدر است؟ هشتاد سال است، این که می‌گویم ما برای چی داریم روضه می‌گیریم؟ روضه امام حسین ﴿علیه‌السلام﴾ را برای چه می‌گیریم؟ عادت است نفس است؟

ـ تلفن کرده، آقا شما فلان کتاب را دارید؟

ـ ما اصلًا این کتاب را نمی‌دانیم چی است! نه، اصلا این کتاب نیست! و شما هم اصلا دنبالش نروید! و تحریف شده است! و مال ایشان نیست! و مشهد نیست و دنبالش نگردید!

حالا این ور و آن ور سه کتاب فروشی دور همان پشت ویترین زدند. آقاجان نمی‌خواهی، بگو نداریم، راست بگو اشکال ندارد، مگر آدم باید هر کتابی را بیاورد. شما قرآن هم می‌توانی نیاوری، مفاتیح را هم نیاور، خیلی خب کسی کارت ندارد. من قرآن ندارم. آقا من این کتاب را ندارم. بروید از جای دیگر تهیه کنید، حرف راست بگویید.

این کتاب مال ایشان نیست و تحریف شده و در مشهد پیدا نمی‌کنی و ... ـ البته غریبه بوده از همین طلبه های مشهد و عمومی بوده، نه، اینکه ارتباط داشته باشد، ولی آمده به فلانی گفته این قضیه چیست؟ گفت: این هم از چیزهایی است که باید ببینی، دیدی دیگر، هشتادسال از سن گذشته آقای انصاری، آقای حداد،

مرحوم‌آقا را دیده، این همه را دیده، این همه روضه خانه‌اش انداخته، نتیجه‌اش این!، آمدند به من گفتند: آقا یک کتابی چاپ شده، نوشتند راجع به آقا، آیت نور، یک همچنین کتابی بخریم یا نخریم؟ گفتم: ده تا بخرید در هر اتاق یکی بگذارید، البته من خودم تورق کردم، نخواندم متوجه شدم نویسنده کی بوده، از طرز انشاء پیدا بود، چه اشکال دارد؟ چرا انسان بخواهد از مطلب فرار کند؟ ما اگر خود بدنبال نرویم، پس که باید به دنبال این حرفها برود؟ ما اگر خود استقبال نکنیم، حرف زدند، کتاب نوشتند، بسیار خب، حرف خوب در آن هست، حرف خلاف هم در آن است، خلافش را بگو خلاف است، خوبش را هم بگو خوب است، چه اشکال دارد؟ چرا ما باید بسته باشیم؟ چرا ما باید حصار بیاندازیم؟ این می‌شود چی؟ می‌شود مسخ شدن، حالا همان آقا که نگاه می‌کنی مسخ است:

ـ در این کتاب تحریف شده، حرف آقا را تحریف کردند.

ـ کدام؟ کجایش را؟ یک کلمه را ما جا نیانداختیم.

ـ این حرفهای آقا را برداشتند ترجمه کردند و تحریف است!

ـ دست شما درد نکند. شما خودتان در این کتاب ننوشتید ما اینها را ترجمه می‌کنیم؟ در خود مقدمه نخواندید در خود مقدمه‌ای که از دست نویس آقا هست ننوشتید این کتاب با ترجمه از این موسسه منتشر خواهد شد؟ آن را بگذارید بغل این حرف، چون این مطالب آقا ترجمه شده، پس این کتاب آقا نیست. آن وقت همین آقا بلند می‌شود امام حسین ﴿علیه‌السلام﴾ را زیارت می‌کند یا لیتنی کنت معکم فافوز فوز عظیما ای کاش چی بودم، ای کاش دنبال شما بودم ... امام حسین ﴿علیه‌السلام﴾ هم به ریشش می‌خندد: برو پی کارت، جای زوار را گرفتی، اکسیژن را کم کردی، بلند شو برو مشهد، چرا بلند شدی آمدی؟ برای چی؟ این که مرحوم آقای حداد مکرر می‌گفتند: در جریان کربلا به جای گریه، فهمتان را زیاد کنید مال این است، برای این که ما امروز به این بدبختی نیفتیم که بعد از گذشت پنجاه سال از سنمان و اهن وتُلُپ‌ها و بیا و بروها و درس دادن و فلسفه گفتن و فقه گفتن‌ها بیاییم به روزی بیفتیم که به ریش ما بخندند! که این نتیجه این همه درس‌ها و بحث‌ها شد که برداریم این حرف را بزنیم، این مطلب را بگوییم، این برای چیست؟ بخاطر اینکه ماهیت مساله را درک نکردیم، ماهیت قضیه را ما نیافتیم، در مکتب امیرالمؤمنین بجای پرداختن به ظاهر پرداخت به ماهیت است به ماهیت باید نگاه کرد به اهدافی که در پس این حادثه هست باید نگاه کرد به نیت‌های نهفته و پنهانی که از آن نیت‌ها کسی خبر ندارد و به مقاصدی که همیشه پنهان است باید نگاه کرد.

امام صادق ﴿ع﴾ چرا با محمد و ابراهیم فرزندان عبدالله محض بیعت نمی‌کند؟ چون از نیات خبر دارد، ما اگر آن موقع بودیم می‌گفتیم ای آقا! گرفتی نشستی این منصور دوانقی، این هم پسران بنی‌الحسن، برنامه هم برنامه قیام پس چرا گرفتی نشستی؟ مردم چکار می‌کنند؟ می‌بینند اینها بنی الحسن و اولاد پیغمبرند

آن طرف قضیه هم غاصب است، خلفای عباسی هستند می‌روند جلو؛ امام صادق ﴿علیه‌اسلام﴾ چکار می‌کند آن نیت را خبر دارد می‌گوید حکومت به دست این عبا زرده می‌افتد به دست شما نمی‌افتد بی‌خود نروید دنبالش چرا؟ چون من امامم خبر دارم از غیب خبر دارم امروز که الحمدلله می‌گویند امام غیب ندارد خلاص، آن یکی درآمده، می‌گوید: حرف امام حجیت ندارد، از حجیت ساقط است. دیگر آدم نمی‌داند به اینها بخندد یا گریه کند، حرف امام از حجیت ساقط است امام علم غیب ندارد، آقا هم درمی‌آید می‌گوید امام عصمت ندارد، هر روز یک چیزی الحمدلله درمی‌آید یک روز یکی زیارت ناحیه را واهیه می‌شمارد یک روز دیگری زیارت عاشورا را رد می‌کند، یکی زیارت جامعه را می‌گوید مال غالیان است غالیان از تشییع است و چه هست، اینها همه بخاطر چیست؟ بخاطر این است که نرفتند یک مقداری سواد زیاد کنند، امام می‌گوید: من امامم و قضیه را دارم می‌بینم آن تقدیر و مشیت خدا را تو نمی‌بینی من دارم می‌بینم گوش نمی‌دهی حالا بگیر، بعد شروع می‌کنند امام را تهدید کردن، رسیدن به مقام وسیله می‌خواهد، وسیله کیست؟ باید از امام عبور کنی می‌روند سراغش، بیعت می‌کنی یا نه؟ نکنی فردا ترا می‌کشیم، وسیله می‌خواهد همینطوری مردم حرف ما را قبول نمی‌کنند. ولی اگر ببینند جعفربن‌محمد ﴿علیه‌اسلام﴾ آمد با ما بیعت کرد نتیجه این است جعفربن‌محمد بیعت کرده است، آنها هم می‌آیند.

اما امام صادق ﴿علیه‌اسلام﴾ متعهد جان مردم است، نمی‌تواند بیعت کند، امام‌صادق متولی بر دین و خون و دماء و اعراض مردم است نمی‌تواند بیعت کند مساله خود امام صادق نبود، خود امام صادق را زهر دادند و کشتند. بیعت امام صادق با اینها یعنی سفک دماء و هتک اعراض، و تسلط افراد غیرمتاهل بر منصب خلافت، معنایش این است و امام صادق این کار را نمی‌تواند بکند می‌خواهید زندان بکنید، بکنید، من بیعت با شما نمی‌کنم، اگر فقط بیعت من با شما بود مساله‌ای نبود، بیعت من با شما هزاران هزار نفر را به دنبال دارد، من نمی‌توانم مسئول خون آنها بشوم، می‌دانید چی می‌خواهم خدمتتان بگوییم؟ به مطالب می‌رسید؟ این بزرگانی که در مسائل همیشه جانب احتیاط را داشتند به خودشان فکر نمی‌کردند به مردم فکر می‌کردند آنها به خود فکر نمی‌کردند که الان خب یک وظیفه می‌آید اگر بخواهد به خود فکر کند ... این که فکر کردن ندارد ما که این مسائل را می‌دیدیم به تنها چیزی که فکر نمی‌کردند به خودشان بود.

در همین قم آن موقعی که این تانکها در این قم راه می‌رفتند و تیراندازی می‌کردند بنده از نانوایی نان گرفته بودم همینطور صاف، صاف در خیابان راه می‌رفتم که من را گرفتند کشیدند توی دکان خودشان و در را بستند گفتند سید تو اگر به خودت رحم نمی‌کنی به زن و بچه‌ات رحم کن گفتم من خب دارم می‌روم خانه دیگر، که وقتی که اوضاع آرامتر شد یک افسر آمد دونفر را مامور کرد که مرا برسانند به خانه یک افسر وقتی آمد ـ من را دیده بود از دور ـ آمد گفت قربان جدت بروم آخر این موقع نان گرفتن است؟ آن موقعی که بقیه

توی خانه قایم شده بودند اسم نمی‌برم چه کسانی که در خانه را شکستند و رفتند توی خانه قایم شده بودند و بعد الان دارند هزارتا حرف می‌زنند آن موقع بنده جلوی تانکها و تیرزدن سربازها نان گرفته بودم و داشتم صاف صاف می‌رفتم خانه، خیلی خوب پس معلوم است که آدم ترسویی نیستیم ولی آیا باید انسان همیشه به خودش فکر کند؟ نباید آدم به کس دیگر فکر کند؟ انسان فقط مسولیت خودش را دارد؟ این بزرگانی که سابق شما کارشان را مورد ارزیابی قرار می‌دادید و رفتارشان و حرکاتشان و سکناتشان و احتیاطاتشان را در مسائل می‌بینید، اینها همه بخاطر چی بود؟ بخاطر دیگران بود و الا امروز فردا که آدم غزل خداحافظی را می‌خواند و به اصطلاح از این دنیا راحت می‌شویم مهم برای مکتب اهل بیت پرداختن به ماهیات قضایا و جریاناتی است که در آنجا می ماند و این یک مساله‌ای است که باید به آن رسید و دقت کرد مطلب دیگری که انسان باید به آن توجه داشته باشد این است که در مطالبی که اتفاق می‌افتد، انسان باید همیشه بهترین راه و طریق را برای برخورد با آن قضیه در پیش بگیرد و این نگاه کردن به حقایق و واقع است وقتی که یک دشمن مسلح یک دزد می‌آید در منزل شما نمی‌توانید بروید و گریبانش را بگیرید و سرش را به دیوار بکوبید در دستش اسلحه است و اگر بخواهی این عمل را شما انجام بدهی نه‌تنها آن به مقصد خود خواهد رسید بلکه شما هم از بین رفته‌اید.

پس حالا که اینطور است نگذارید شما را از بین ببرد بگذار او به مقصدش برسد خب یك پولی را که می‌خواهد بردارد ببرد، در بعضی از همین‌کشورها یك دفعه ما یك جایی رفته بودیم بعد آنها بخاطر ناامنی مسلح بودند مدتی پیش هنوز خیلی نگهبان و سگ داشتند گفتم چرا شما اینقدر سگ و نگهبان دارید؟ گفت: اینجا ناامنی است و ما این نگهبانانمان کم بود یك شب دزدها آمدند منزل ما پول هم نمی‌خواستند می دانستند که اینها مسلح هستند صاف گفتند که آقا اسلحه داری بدی؟ خب اگر بگویی ندارم صاف می‌زند توی کله‌ام، در را باز کرد و گفت این اسلحه و بروید بردارید آن هم برداشت و تشکر هم کرد و خداحافظی کرد و رفت حالا اگر این کار را نمی‌کرد چی می‌کرد؟ هم او را می‌کشت هم زنش را و هم بچه‌اش و هم اسلحه را برمی‌داشت و می‌برد! خب کار عقلایی کرده پول هم حتی برنداشتند، پول هم بود، گفتند پول نمی‌خواهیم فقط اسلحه می‌خواهیم دزدهای گروهی بودند آنجا فریقی بودند. و بعد آمدیم دیگر این کار را کردند، در کیفیت مساله خیلی مهم است که انسان چطور باید برخورد کند و نسبت به این قضیه آن طریقی که موجب بشود صدمه و اینها کمتر بشود باید این مساله را در پیش بگیرد یك مطلب دیگری که بدنبال آن قضیه است و آن یك مساله خیلی مهمی است این است که ما نباید در تعابیرمان بیاییم و مطالب و مسائل را با هم خلط کنیم حدود و موقعیت هر شخصی باید مشخص بشود ماهیت هر حادثه‌ای باید روشن باشد و کسی را به کس دیگر و حادثه‌ای را به حادثه دیگر قیاس نباید کرد و این از آن مطالبی است که خلاصه مورد نظر والیان امر ما نیست امامان ما تمام تلاششان

بر این بوده که حریم را در همه قضایا نگه دارند حریم را در هر جایی حفظ کنند وقتی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام راجع به مساله عاشورا می‌فرماید: وسابق مناخ رکابهم مصارع عشاق لم یسبقهم سابق ولا یلحقهم لاحق این قضیه را با این کیفیت مساله منحصر به فردی است، در دنیا قتل و غارت خیلی بوده از اول خلقت آدم تا زمان ظهور حضرت قتل‌ها و کشتارها هست جنگ‌ها و تجاوزها بوده، تخریب‌ها و تزویرهایی بوده همه بوده ولی عاشورا در طول تاریخ فقط یك روز بوده آن هم روز دهم محرم بله شما بخواهید به نفس هویت خارجی نگاه کنید هویت منظورم نه هویت با همه حقایقی که درش هست آن خب می‌شود همان ظهور ماهیت منظورم همان نمود خارجی است اگر بخواهیم نگاه کنیم با مساله عاشورا شاید اختلافی نداشته باشد بالاخره در آنجا آدمند و تیر است و خون و اینها در اینجا هم همینطور تیر و گلوله است و خون و از بین رفتن و تفاوتی در این مساله از این نقطه‌نظر ندارد چون در هر دو قضیه انسان است و فصل و جنسش هم ناطق و حیوان است و این صورت ظاهر مساله است. ولی صورت باطن قضیه آن صورتی است که این واقعه را از بقیه وقایع ممتاز کرده است آن صورت، صورت واقعی است و ما بخاطر آن صورت واقعی هر سال داریم عزاداری می‌کنیم نه بخاطر این صورت ظاهری اگر بخاطر صورت ظاهری باشد باید هر روز عزاداری کنیم بالاخره هر روزی یك جا قتلی بوده و غارتی بوده الان هست سابق بوده همیشه این مساله بوده این که الان هر سال ما را به دنبال خود می‌کشد و بخواهیم یا نخواهیم دلهای ما متحول می‌شود این مال چیست؟ این مال این است که امام حسین کشته شده است؟ خب خیلی ها کشته شدند در طور تاریخ این که دیگر تحول ندارد این بخاطر اینکه بر بدن امام حسین اسب تازاندند؟ اینقدر در تاریخ بوده از روی جنازه ماشین و تانك رد شده بدتر از اسب، چرا ما آن را عاشورا نمی‌گیریم؟ چرا به آن خطاب عاشورا نمی کنیم؟ پس آنچه که موجب دوام این حادثه شده است آن اهدافی است که پشت این حادثه است آن نیاتی که پشت این قضیه بوده آن هدفی که پشت این مساله بوده آن مطلب اصل بوده وقتی که حضرت علی اکبر می‌آید و می‌خواهد برود به میدان امام حسین به همه افراد گفت نه، به حضرت علی اکبر گفت برو این نیت چه نیتی بوده است؟ آیا این نیت در تاریخ هم تکرار شده است این مساله در تاریخ تکرار شده؟ آن هدفی را که آنها می‌دیدند و می‌گفتند که هزار نفر ... اتفاقاً در همین سفر که بودیم یك روز صحبت این قضیه شد و این مساله با همین رفقا صحبت می‌کردیم می‌گفتیم واقعا بیاییم به خودمان فکر کنیم وقتی زهیربن‌غین می‌آید می‌گوید که اگر هزاربار مرا تکه‌تکه بکنند و دوباره چه بکنند و دفعه هزارویکمی دست برنمی‌دارم خب این شوخی نمی‌کرده این در واقع داشته این حرف را می‌زده واقعا ما کلاه خودمان را قاضی

کنیم ما هم همین هستیم؟ حالا به بقیه کاری نداریم همین که اینجا هستیم و داریم با رفقا صحبت می‌کنیم ما هم همین هستیم؟ حالا هزار دفعه را نمی‌گوییم دو دفعه، یك دفعه خلاصه بگیرند ما را بکشند و دفعه دوم زنده بکنند آقا می‌گذاریم در می‌رویم، نهصد و نود و هشت‌تایش پیشکشمان، ما هم واقعاً همین هستیم!! یا آن حبیب‌بن‌مظاهری که با این وضعیت هست و با این نحوه آمده.

خب افراد خیلی بودند افرادی که در این جریانات و مسائل که ما شنیدیم مجاهدت‌ها کردند رنج‌ها کشیدند واقعا مقاومت‌ها کردند، اینها همه بوده در این قضیه، ولی آخرش ... ـ این که من می‌گوییم چیزهایی است که خودم دیدم دارم می‌گویم ـ مثلا آن شخص می‌گوید دیدم دیگر اینجا نمی‌توانم اگر اینها بخواهند به این مساله ادامه بدهند من اسم افراد را خواهم گفت خودشان گفتند من از همین جا شنیدم یک دفعه قضیه برمی‌گردد و این مساله پیش نمی‌آید یعنی من می‌آیم تا اینجا و از اینجا به بعد من دیگر نمی‌توانم ولی زهیر اینطور نبود اصلا فکر اینکه بیاید و یک همچنین مساله‌ای به ذهنش خطور بکند نبود حبیب نبوده مسلم نبوده اصلا یک همچین مطلبی نبوده چرا نبوده؟ چون این در یک درجه‌ای از فهم قرار داشته که آن درجه از فهم غالب بر ماده بوده وقتی آن غلبه بکند بر ماده چطور می‌تواند دیگر ماده اثر بکند بر معنا؟ ولی ما درجه‌مان در حد ماده است منتهی حالا نه بگوییم مادی مادی یک مقداری جنبه معنوی و روحانی دارد این را قبول می‌کنیم ولی درآن بالاخره توجه به بدن هست، درد می‌آید، هم در این درد می‌آید هم در آن، همین این زجر می‌کشد هم او، اینها را قبول داریم ولی بین این و او همین است که می‌گویند دیگر کسی مثل اینها نمی‌آید بین این مرتبه از فهم و شعور و آن مرتبه از ادراک بین این مرتبه که وقتی ما بیائیم بیائیم و برسیم به یک نقطه در جریان کربلا حضرت ابوالفضل با علی بن الحسین با هم عهد بستند که فردا صبح یک نفر از اصحاب را که حق ندارند بروند یعنی اصحاب را می‌گفتند شما نبایستی بروید همین دو نفر با هم قرار گذاشتند که بیایند بیفتند به جان لشگر عمرسعد و همه را داغون کنند و می‌کردند یعنی حضرت‌علی‌اکبر و حضرت‌ابوالفضل این کار را می‌توانستند و می‌کردند می‌گویند وقتی که رفتند به سمت کوفه، رفتند به ابن زیاد بگویند بابا چی است سی هزار تا آوردی سیصدهزارتا باید بیاوری! سی هزار تا به جایی نمی‌رسد اینها همه را داغون می‌کنند و اگر مشیت نبود این کار را انجام می‌دادند کی جلوی این قضیه را گرفت امام حسین می‌گیرد آیا این مساله هم در ما هست؟ این قضیه هست؟ آیا این که امام حسین بیاید و بزند و فلان بکند و بگوید که همان علی‌بن‌ابی‌طالب صفین دوباره الان زنده شده، که یک دفعه خطاب آمد به حسین مقام شفاعت را می‌خواهی یا غلبه بر دشمن را، حضرت فرمود مقام شفاعت را، همان موقع آن تیر آمد آیا این هم در ما هست؟ عاشورا این است قضیه‌اش این هم هست در ما؟ این مساله که می‌گفتند باید به این مطالب فکر کرد و آن جریان را متوجه شد و آن نزول حقیقت توحید و آن مطلبی را که من گفتم در جریان عاشورا خود سیدالشهدا این قضایا را بوجود آورد خود حضرت این مسائل

را بوجود آورد، یعنی هم او مجری مشیت خدا بود و الا ملائکه آمدند وحوش آمدند همه آمدند و از طایفه جن آمد و گفت دو دقیقه همه اینها را از بین می‌بریم چرا حضرت گفت نه؟ چون مقصود حضرت غلبه نبود ولی مقصود ما غلبه است منتهی غلبه‌ای که درآن رنگ خداست نه اینکه غلبه‌ای که یزید و که عمر بیاید نه اینکه غلبه‌ای که فرض کنید فلان کمونیسم بیاید غلبه‌ای که در آن خدا بیاید ولی غلبه است خب خدا می‌گوید من غلبه را نمی‌خواهم شما برای من می‌خواهی غلبه کنی؟ می‌گوید من غلبه را نمی‌خواهم! خب چه می‌گویی؟ ما چه می‌گوییم؟ می‌گوییم نه، خدایا ما باید غلبه بکنیم تا اینکه عالم چه ... خدا می‌گوید نه، آن غلبه مال ولی من است آن هنوز نیامده است آن غلبه‌ای که موردنظر من است باید بدست او انجام بشود ما می‌خواهیم کار کی را بکنیم؟ کار امام زمان را بکنیم عیب ندارد بسیار خب تا اینجایش را داشته باشید عیب ندارد خدا می‌گوید بسم اللّه شما می‌خواهید آن کار را بکنید؟ عیب ندارد این گوی و این میدان شد یا نشد؟ آن اولیاءخدا امروز را می‌دانستند و می‌خواندند امروز را نگاه می‌کردند من گفتم امیرالمؤمنین وقتی که به آن افراد می‌گفت نروید عثمان را بکشید نه اینکه عاشق چشم و ابروی عثمان بود از همه افراد به عثمان دشمن‌تر بود چون امیرالمؤمنین می‌داند این فقط کشته شدن عثمان نیست یک روباهی توی شام نشسته فقط منتظر است که این عثمان کشته بشود، لذا لشکر را می‌آورد ولی وارد مدینه نمی‌کند از همان جا بر می گردد شام، وقتی که عثمان از او تقاضا کرد معاویه آمد و عثمان، به مروان گفت که هم تو و هم معاویه شما دوتا مسبب اصلی قتل من بودید در اینجا تو با کارهای خودت و آن هم با شیطنت‌ها و مکری که کرده شما علت هستید آن می‌آید و به داد من نمی‌رسد و تا کار از کار بگذرد و همین طور هم شد. آمد در نزدیکی و بعد هم برگشت سر جای خودش چون منتظر بود، برمی‌گردد پیراهن عثمان را می‌برد بالا، ببینید! وسیله، دنبال وسیله، بالاخره مردم را باید یک جوری تحریک کرد. لذا پیراهن عثمان را چندمیلیون خریده بوده که به دستش برسد که آی نگاه کنید این خلیفه این هم پیراهنش این هم انگشت‌های زنش انگشت‌های چندمیلیون دلار، آن موقع دلار که نبوده طلا و اینها بوده خریده بوده و بالای منبر و مساله به این نحوه بوده است این مساله مساله است قضایا و حوادثی که پیدا می‌شود باید این حوادث را در چهارچوب خودش همانطوری که هست باید ارائه داد ما از جایی دیگر نباید کمک بگیریم عاشورا مال عاشورا است امروز یزید خیلی زیاد است سنان‌بن‌انس خیلی زیاد است شمر خیلی زیاد است بله در مرتبه شقاوت تمام آنهایی که دارند الان آن جنایات را انجام می‌دهند کی هستند؟ همین یزید هستند یزید و سنان و شمر هستند منتهی آن شمر آن صورت داشت آن موقع اسلحه جور دیگری بود الان فرق می‌کند در این مساله شکی نیست که در مرتبه شقاوت اشکال ندارد شقی همیشه بوده و همیشه خواهد بود ولی در قضیه عاشورا که فقط شمر و یزید نبود این طرف قضیه امام حسین وحضرت ابوالفضل برتر بود اگر فقط در مساله عاشورا عمرسعد و یزید و سنان داشتیم خب الان عاشورا هر روز بود ولی در مساله عاشورا یک طرفمان سنان

بود و خولی بود وشمر بود الان هم هستند الان هم همان‌ها هستند همین صدامی که کذا و کذا واقعا این صدام از شمر قساوتش کمتر بود؟ جلویش سر شیعه‌ها را می‌بریدند و این سیگار برگش را گذاشته بود! خب اگر این روز عاشورا بود چکار می‌کرد؟ این سر امام حسین را زودتر از شمر می‌برید قطعا این صدامی که رفت اگر از شمر قصی‌القلب تر نبود پایین تر نبود همین جناب بود، یک چیز عجیبی بود یعنی یک جانوری که صدتا می‌آوردند می‌گفت این صدتا را ذبح کنید، ذبح می‌کردند و این هم داشت سیگار می‌کشید و نگاه می‌کرد، صدتای دیگر بیاورید، نه، سیصدتا، تا یک مقدار اوضاع بهتر بشود!! مطمئن بشویم که قضیه یعنی یک همچنین جانوری بود خیلی خب پس الان ما شمر داریم همه جا هم داریم توی هر کشوری آنقدر شمرها و خولی‌ها هستند ولی امام‌حسین چندتا داریم؟ حضرت‌ابوالفضل چندتا داریم؟ حضرت‌علی‌اکبر چندتا داریم؟ که اگر امامت به علی‌بن‌الحسین نمی‌رسید به حضرت‌علی‌اکبر می‌رسید یعنی تالی تلو بود منتهی آن یک درجه بالاتر، چندتا داریم؟ خب بیاییم دیگر این چیزی نیست که بخواهد در صندوق قایمش کرد بالاخره افراد بیایند و آنها که می‌گویند ما قابلیت داریم حضرت‌علی‌اکبر بشویم، بیاییم با آنها صحبت کنیم استفاده کنیم از بهائشان، آنهایی که قابلیت دارند که ...

آن آقایی که می‌گفت خدا بیامرزدش آدم خوبی بود می‌گفت ای حسین ـ من خودم شنیدم در مشهد قبل از نماز جمعه سخنرانی کرد ـ ای حسین اگر تو یک علی‌اکبر داشتی ما هزاران علی‌اکبر داریم اگر تو یک حبیب‌بن‌مظاهر داشتی ما هزاران حبیب داریم من خودم شنیدم از ایشان فوت کردند البته او را کشتند در جایی، خوب ناشی از جهالتش بوده است. مرد خوبی بود. ولی حرف، حرف باطل، جناب آقای شهید رجایی خدا رحمتت کند شما می‌گویید اگر تو یک علی‌اکبر داشتی، ما هزاران علی‌اکبر داریم شما یکی از آنها را بردار بیاور تا من بگویم علی‌اکبر کی بود و یکی از این هزارتای تو کی است. بله، جوانهایی بودند صاف و پاک بودند، بنده هم می‌شناختم و بسیاری را هم نمی‌شناختم و در این شکی نیست ولی آیا حضرت علی‌اکبر شد؟ اگر یک مرجع تقلیدی مثل مرحوم آقای بروجردی بیاید با آن علمیت و با آن صداقت و با آن خلوص و اینها آیا ما می‌توانیم کسی دیگر را از افرادی که فرض کنید، لمعه می‌خواند چون سید است و ریشش هم سفید چون عینک هم می‌زند ـ ایشان می‌زد ـ این هم چون مثل آقاست پس می‌شود از او تقلید کرد! یا نه، اگر یک کسی مثل مرحوم شیرازی بود در آن زمان با آن علم و قداست، آیا الان هم می‌توانید بگوید میرزای شیرازی، بفرما میرزای شیرازی علم داشت تو هم علمت را ببینیم میرزای شیرازی کیاست داشت کیاست تو را هم ببینیم، میرزای شیرازی معنویت و روحانیت و کشف بعضی از مطالب داشت، مال تو را هم ببینیم، همین طوری بنشینیم بگوییم بالاخره چیزی باشد ما هم ببینیم اشکال ندارد. اگر یک شخصی مثل سیدبحرالعلومی آمد آیا ما می‌توانیم بگوییم بحرالعلوم‌ها امروز هستند؟ خوب یکی بیاید یکی مثل بحرالعلوم بیاید که با اهل انجیل از روی انجیل بخواند.

ده صفحه را بخواند و همه را محکوم کند با اهل تورات در بین راه نجف تورات را بخواند که در آنجا سیصدنفر شیعه بشوند. بسیار خوب، بحرالعلوم مورد عنایت حضرت بود تو هم یکی که مورد عنایت حضرت است بیاور، دیگر نگوییم این بحرالعلوم است اگر بگوییم دروغ گفتیم، چون بحرالعلوم یک هویت و ماهیت خاص خودش را دارد میرزای شیرازی ماهیت و مرتبه خاص خودش را دارد. اگر یک کسی بمانند میرزای شیرازی بود و در آن رتبه و در مقام ثبوت و اثبات توانست به اهل خبره آن ماهیت خودش را بنمایاند، اشکال ندارد ولی کجا؟

بنابراین در این طرف مساله که امروزه افرادی هستند که همان شمر و سنان و خولی هستند، بله، در آن شکی نیست هستند، اما در این طرف قضیه این طرف جوب که حبیب‌بن‌مظاهر و حضرت‌ابوالفضل و سیدالشهداء و حضرت زینب و حضرت علی‌بن‌الحسین بود در این طرف بفرما چه کسی است؟ نشان بدهید الان امام حسین کیست؟ نشان بدهیم حضرت ابوالفضل کیست؟ یکی از این هزاران هزارهای که دارند از بین می‌روند و کشته می‌شوند و درجه دارند و غیردرجه دارند بگویید این مانند حضرت‌ابوالفضل است. بسیار خوب، ببینیم قبول می‌کنیم یکی از اینها حضرت‌علی‌اکبراست بفرما می‌پذیریم، چه اشکال دارد، اما اگر نشد چی؟ اگر نشد، نباید گفت، این عاشورا است. نباید انسان بگوید که این بحرالعلوم است. این میرزای شیرازی است. این شیخ انصاری است. فرض بکنید، که اگر این او نیست نباید بگوید این امام حسین است، این را نباید گفت، بنابراین، کسانی که در روی منبرها می‌گفتند و در کتابها می‌نوشتند که ما حسین زمان داریم، ما علی زمان داریم، ما باید فرض بکنید دنبال حسین زمان برویم، من یک دفعه از مرحوم آقای مطهری شنیدم خودم شنیدم در رادیو نوار ایشان را گذاشته بود و البته راجع به موشه‌دایان تعبیر به شمر کرده بود می‌گفت شمر آن زمان مرد خاکش کردند و چه کردند شمر این زمان موشه‌دایان، این حرف را قبول می‌کنیم شمر این زمان موشه‌دایان است قبول است مساله خلافی نیست شاید از شمر هم بدتر بوده حتی، ولی این جمله بعدش که امروز باید حسین زمانها را شناخت!! هان چی شد؟ در آن طرف قضیه ایرادی نیست، این طرف مساله ایراد است. مکتب تشیع به ما می‌گوید باید حریم را حفظ کرد، این تشیع است، حریم باید حفظ بشود الان دارد جنایاتی در آنجا انجام می‌شود، بسیار خب باید گفته بشود، تبلیغ بشود این طرف و آن طرف بشود این مسائل باید اعلام بشود، ولی اسم عاشورا گذاشتن روی آن چیه؟ این تجاوز در حریم عصمت است، عاشورا معصوم بود. در حرکات معصوم بود در جریان عاشورا، مساله طهارت مطلقه بود طهارت انما یریداللّه لیذهب عنکم الرجس اهل البیت، در آنجا تجلی کرده بود چرا؟ چون مدیرش سیدالشهدا بوده، مدیر عاشورا سیدالشهدا بوده، گفتم به رفقا اگر همین عاشورا به دست حضرت ابوالفضل بود عاشورا باز نبود از حضرت ابوالفضل دیگر بالاتر کی؟ بغل امام؛ سیدالشهداء به حضرت ابوالفضل می‌گوید بنفسی أنت جانم به فدایت، الان که شما می‌روید کربلا حرم امام

حسین با حرم حضرت ابوالفضل فرق می‌کند این مال چیست؟ مقام شفاعت را دارد تمام اولین و آخرین و جبرائیل هم را شفاعت می‌کند، حضرت ابوالفضل جبرائیل هم باید کاسه‌لیسی همین حضرت ابوالفضل را بکند این به جای خود، آنها را قبول داریم ولی مقام امامت یک چیز دیگر است یعنی حتی ما در حریم امام حسین، حضرت ابوالفضل هم نباید داخل بکنیم، اینقدر مساله مهم است حضرت ابوالفضل به جای خود حضرت علی اکبر به جای خود حبیب به جای خود همه اینها جای خودشان را دارند امام حسین هم به جای خود بالاتر از این بگوییم امیرالمؤمنین هم با خود امام حسین فرق می‌کند آن هم به جای خود، پیغمبر هم جای خود را دارد، همه‌شان هر کسی در جای خودش، خود امام حسین می‌گوید من را با پدرم امیرالمؤمنین نباید مقایسه کنید آن ابوالائمه است من چی‌ام؟ پسر اویم، امام حسین مقام شفاعت کبری را دارد، فقط ما اینقدر می‌فهمیم که نمی‌دانیم یعنی ما در این مساله فکرمان به آنجایی رسیده است که بگوییم ما نمی‌فهمیم، ـ گفت بدانجا رسید دانش من که بدانم همی که نادانم ـ ما در قضیه امام حسین باید بگوییم نمی‌فهمیم، تمام شد. خودشان معرفتش را بدهند. آن اولیاء فهمیدند بزرگان فهمیدند ما نمی‌فهمیم، یکی از رفقای تهران همین کربلا آمد گفت: آقا می‌گویند وقتی که می‌خواهید بروید حرم، اول بروید حرمِ حضرت ابوالفضل و از حضرت ابوالفضل اذن دخول بگیرید، گفتم: گوش نکنید، اول بروید، سراغ امام حسین او امام است، مقام امام بالاتر است از مقام غیرامام، بعد بیاید حضرت ابوالفضل و چیزی را که ما خودمان با چشممان از اولیاء مشاهده می‌کردیم، اگر اینطور است پس مدینه هم می‌روید، اول نروید حرم پیغمبر، بروید اول قبرستان بقیع از آنها اذن دخول بگیرید برای پیغمبر، این حرفها نیست، اینها همه تفنّنات و سلیقه‌ها است. اول بروید، حرم سیدالشهداء و بعد حرم حضرت ابوالفضل و از هردو فیض ببرید تا آن رعایت ادب بشود. در مکتب اهل بیت باید حریم محفوظ باشد ما هزارتا اسم می‌توانیم برای این وقایع بگذاریم، هزارتا تعبیری که نشان دهنده این وقایع و جنایات و وحشی‌گری‌ها باشد، همه را می‌توانیم بگوییم ولی تعبیری را که می‌خواهیم انتخاب بکنیم باید مشخص شده و محدود باشد. مرحوم مطهری در این که گفت ما باید حسین‌های را زمان بشناسیم حرف غلط و باطلی زد تمام. شکی در این نیست، هرکسی هم هرچه بگوید باطل است، اگر حسین زمان باشد یک نفر است آن هم الان ولی حی ما است. این حسین زمان ما است این را قبول داریم هر کسی غیر از این باشد نه، ولی خدا هم باشد ما قبول نداریم هرکسی می‌خواهد باشد دیگر بالاتر از این، این که داریم خودمان می‌گوییم امام امام است به حریم امام نباید وارد شد و به کارهایی که امام کرده نباید وارد شد و اسم آن کارها را نباید روی کارهای خودمان قرار بدهیم، این همان چیزی است که بزرگان نسبت به آن دغدغه خاطر داشتند و نگران بودند که این دو موضع جای خود را عوض نکند. انشاءاللَه از فردا دیگر، روال عادی شروع می‌شود.